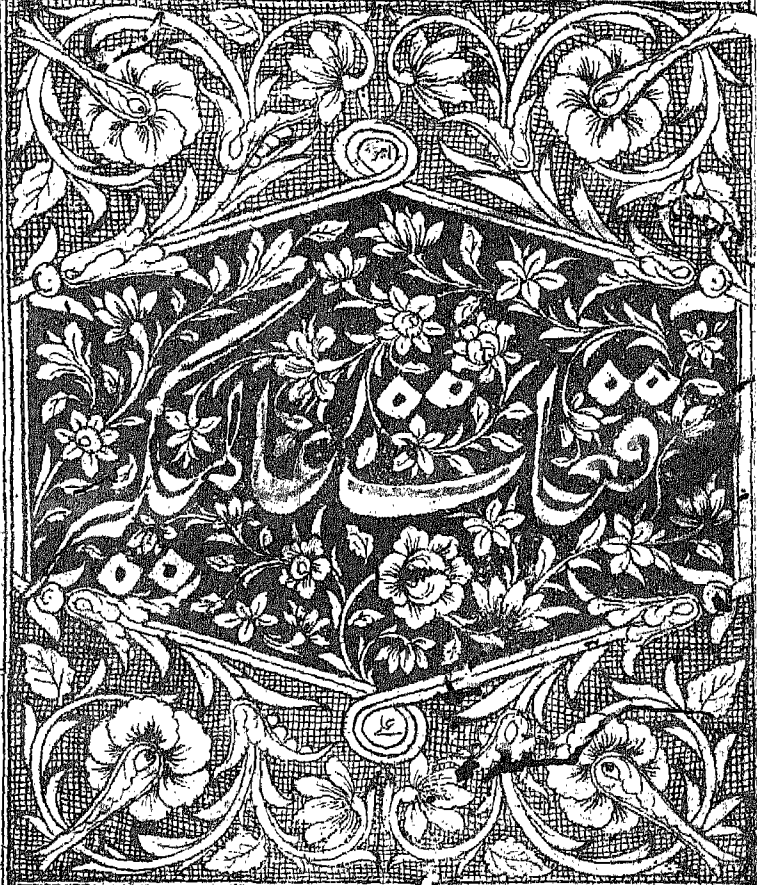


وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
وَمِنْ ثَمَرَاتِهِ عَلَى اللَّهِ فَرَحٌ عَظِيمٌ



مُطَبَّعٌ فِي مَكْتَبَةِ مَسْطُوعِ الطَّبْعِ
بِإِذْنِ مُصْطَفَى مُحَمَّدٍ حَاجٍ تَبَتُّ



[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

تو امم حفظه الله تعالى وسلم حسن یک یان کار چکه کور را بایست خاطر افضل اجل معزول شده و عاقل
آنجا و او یلا دارند و سربسگ نیز نند و میگویند که اگر قوی ندی داد و دزدادی است و محاسبان حقیقی و اعمان
ما و شما می نویسند جزای اعمال حق داشته باحوال سنگین و آلا جا بفرستد و عوض نخواهند یافت رفقه
عالیجا به آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ یوان خاصه کن فرزند کاره با بجزوری سر انجام میدهند غنیمت است
اضافه منصب خطاب عالی اگر بنویسند داده آید آدم خوب مثل طلای بیش است چیت آنچه چیتیم
کم دیدیم و بسیار است غنیمت نیست جز انسان درین عالم که بسیار است ویت روزی سعد الدخان هجوم
بعد فراغ از اورد و وظایف دیری دست بد عابر دشته بود یکی از نمای کسناخ پرسید که ام آرزو باقیست گفت
آدم خوب است حرف خوبی گفته مر چند جوهر دایمت امانت در خلقت انسانی جملی است هر که حق تعالی کرمت کرد
باشد اما بهشت انصاف آفرین و غنی است که نوکر امر و احوال از وجه معاش مقدار احوال قانع شود و در کار
ضرورت عالم عقل خلل اندازد و اعتماد و شوق که مرد و خوشدل کند کار بیش رفقه فرزند عالیجا بزی حضرت
الکاس نای مراتب کرده اند اگر چه ضابطه نیست که بکمر ارزش نزاری حمت شود لیکن چون در کار دست گیرند
او برآمده و با کس خاطر آن فرزند علاءه آن انداد آدم از همان نای مراتب پاکه از آنجا آوردی که بر دشمنان
عظمی با فون مرتبه اوست بجای آورد رفقه فرزند عالیجا بهر خان متصدی محالات حصه سپاه آن فرزند بزرگوار
سکه را و انداخت نموده عوض آن محال گیر بخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبان سب از آنجا آورد
استخوان آنچه بود بر قیمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسد که توفیر محال گیر آورده از آنجا آورد رفقه
فرزند سعادت تو ام محمد اعظم حفظه الله تعالى وسلم از وقایع صوبه کوه بعضی رسید که بر آنجا رسید
خوت و ستر نایه شور و فاشده مصدر گاه رانی بود و از دست کون چیدیش و دیوان از آنجا رسید
اقبال میوند گشته شد و بهر واصل گشت آنکه بعد علی کل حال بایست ای خدا قربان احسان و رحمت
قوات شوم قی حقیقه ترین این بجه فیض تربیت آن فرزند طاعت که نوکر انداد او سر کرم کارهای عمده باوشاید رسید
توصیه که نسبت خالی بر زبان نیاید مالا میروار و نیشی بخواه هزار و سیه برای آن فرزند محبت نمودیم و چون
این هندو همان مثل است آورده که کواینگ شک مردان بازی را زده او را بمنصب با تصدی آورد و صد بار
و خطاب ای و عطا می طلعت و سیر و اسب سر بلندی تحسیدیم آن فرزند هم عایتی در خور که موجب نیاز آورد
اقران اشال نواد بود البتة مع نشان تحسین و آفرین استقلال نیابت صوبه نبرسته اند که آن بر او حسن

و احوال از آنجا رسید
استان بر زبان
توصیه که نسبت
این هندو همان
و خطاب ای و عطا
اقران اشال نواد
و احوال از آنجا رسید
استان بر زبان
توصیه که نسبت
این هندو همان
و خطاب ای و عطا
اقران اشال نواد

چیزی برای کسی مقرر باشد ۱۲

[illegible][illegible]

چیزهای برای کسی ضرر ندارد
گفته شد ۱۵۰
گفتند و در او در دل
با هم کردند و در دل
سبقت با هم کردند
سوال با فضیلتی از این است
از کسی که در این است
در این است
خوشتر

6/10
 6/11
 6/12

[illegible]

با اهل معاشرت و جردن قابلان با استعداد باریزادون پیش خود بر دم جمال داون با اوقات تحقیق
 بقدر توفیق پیش از سوال کرم داشتن اهل فضل مصروف نمودن مزاج بعد میل کردن با پول غیر عقاید
 نبودن از احوال منوکلان بی کمال غنیمت دانستن موجود گمان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعی که
 صالح امور دنیا و عقبی بودند درین عصر تمام مردم خوب بسیار اندام دل متفحص و توفیق پیش آوردن از آنها کو طاهر
 بعد خدی بدتر ازین خواهند شد هر دین روضه زمانه در کرم که مباد ازین بر گردد و شاکه داعیه جهان بینی
 بجوید و بخوار و بگریزد و بگارد بر رفته فرزند عالیجاه کلشن روان نام اسپ بهلاری که آن عالیجاه بر
 سواری فرستاده اند بسیار پسندیدیم خرامش با بال جمال همه صفات فرستاد و در برابر نیلوفر درخت
 که تواتر سوار میشوید ظاهر از سواری آنها بر خطوظند و اسپ کی بنام خوشخرام و صبار فدا ریشکشان امانت خان
 در اسبام الیاد خان طیار شده اند برای نغزند میفرستادیم اما آخته سگی مسک اشک بر زکلسان خوب
 میزدند بحال خواهم فرستاد و رفته فرزند عالیجاه تفصیل مصاب سفر سیاق کلاه از گوشه و کلبه
 جوی شیده باشند حالت نا دیدنی و محنت ناکشید بر اسلامیان و لشکریان که شستند و بخت که صوبت این
 سیاق بر ایشان بر آید و بخیر و مراد و سعادت بشد که چنین از اوت از کار شایسته کائنات میگویند اما
 دلی در ارتفاع و خیر خلق است تا اثر کلی دارد و آن اشارت بر شایسته این سیاق است که در وقت ستاره بام
 اعظم ناره موسوم شد و آینه فتح بوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دهنون بودند قلعه
 با اسم ناله موسوم میشد و تفصیل شرحش مار از کیزان خود میزدند رفته فرزند عالیجاه و ارجا آمد و میر
 رانیده اند البته باز روند سلام این شمرنده عقبی و طالب نیاز ابلایع نمایند و چه عجب در سیاحت
 از دل جهان مسالت کنند و بگویند که نزدیکی با جلد دوری با حسن علی عمرانی غافل بجا صلاست و قدری
 که مانده نیز لا حاصل میرود قدم حیات پیش و و فکر خجالت پس سر و رانجه ماودیم بر خود هیچ نماند
 در میان خانه کم کردیم صاحب خانه را رفته فرزند عالیجاه با جرایبی ادبی ناهمواری میرود و که از وقایع
 رکاب آن عالیجاه مفصل بانشان گرانیدست مولوی حمزوی مصداق حال دست بهت لطف حق با تو
 رو ساق کند و چون که از حد گذرد و رواند و معاتب ساختن از نظر انداختن او دست بچوب دست که حقوق
 مادر بر می باز و قول حدی نمیداند هر دین منته که خدمت سلطان همی کند نیست شناسان از او که بخند
 بدست بر تقدیر ملک نشان ایشان بجوهر خود و خلعت خلعت کرده اگر این جرم بکفایت باجستند خوبست

[illegible]

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

نوبت است که سخی که است گنا بکار اندر رقعهم فرزند عالیه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسید که سباب
خوشنودی خانی و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات او
آفرید شخصی از راه کاین جهان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عصر روزگار کمتر ندیدم و نظر متدینان
باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب خبر میباید که دریابد و با بنابر دوازده و بکار
خوب و سازد گوش بر حرف اهل عرض در حق او نکند را اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین و آبر طلب و
مقصود خوب عنایت است هر که از خدا تعالی بر تبت اعلی افکند و انداید که شخص اینها نماید و جوهر فانی بیکای سازد
اگر چه بیکان باشد و از جابل و حیوان بیکان شود و هر چند او خود را یگانه داند مقصودی آشناست قرابت دوست افاد
رقعهم فرزند عالیه روزی اعلی حضرت در خلوت پیرا اشکوه ارشاد نمودند که در حق امای بادشاهی
کج خلق و بد لکان نباشد و همه اشتمول عواطف الطاف دارد و عرض عرض امیر سخن سازان در حق این
جفاست نشود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد که دل سوز و حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار
ضایع کار است رقعهم فرزند عالیه روزی اعلی حضرت شام العجلیانه ستریف اور و سعد الله خان علی مراد
و جب ملاطفاً از ایشان پرسیدند که حضرت فرمودند که چند کس از اهلان ملک مال طعمه اصل شده اند
و مردم دیگر با خود شکوه و بغض نظر می آید که زود تحلی جان او خطر توانند شد یا ندیدن این که بسا و انتظار
نیز شود خاطر سرد است تلخ خان عرض کرد که در وقت محاسن خلافت از این نباید و محض خبر نیست
بالفعلی عجب است بکار این خاوند علام جهان تربیت شده اند که منصب والا ای بادشاهی و خدمات و صیحات
در حق و نفس و مباحثات سزاوارند و بجز و استماع این حرف در مزاج اشرف و حسنی پدید آید و حکایت که از هر روز
لازمت بسیار در تاسیر صورت و سیرت آنها که شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه پیش کرد و خاتمه
روقت بجز نور بر نور آید بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کار دانی داده و سیرت
جایات و قدر دانی خدا و اوقات منصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و حضرت
مانند که در این اشتمول عواطف خاص موده یک هزاری ذات بود و صد سوار اضافه و او مفرودند و
نیت تو خوش که وقت ما خوش کردی و خان موصوف و جنب شکرانه پذیرای عرض خود و تفصیلات
روند نعمت بکنار و با این استحقاق بخش کرد و رقعهم فرزند عالیه کامیاب خان پیشکار بخشی نمایان
پست هر که هیچ قسم کشید و چون فلک کشیم بدان بریزد خون اگر چه برای نفسی آنچه کرد و دیگر و بد یا اگر

فرستاد که سحر که است گنا بکار اندر رقصه فرزند عالیه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که سباب
 خوشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و خاوت که حضرت آفریدگار در ذات قدس
 آفریده شخصی از راه کای پنهان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصه روزگار کمتر بدشاید نظر متادارند
 باشد جواب داد که از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب خرد میباید که در پایداری با بنابر دوازده بکار
 خود بسیار زد و گوش بر حرف اهل غرض در حق او نکند از اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین و آبر طلب و
 مقصدی خوب غنیمت است هر که خدا تعالی بر تبه اعلی افکند و انداید که تقصیر بنمایند و جوهر قاین یکایک سازند
 اگر چه یکایک باشد و از جان بچوب بیکانه شود و هر چند آفرود و یکایک داند مقصدی آشنایست قرب است دوست فدا
 رقصه فرزند عالیه روزی اعلی حضرت در خلوت پدیدار اشکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی
 کج خلق و بددکان نباشد و همه اشمول عواطف الطاف دارد و عرض غرض میسر سخن سازان در حق این
 رعایت نشوند که این حرف وقتی بجا خواهد آمد اسکندری صبور و حرف القنی میگویم نفاق با مردم کار
 ضایع کار است رقصه فرزند عالیه روزی اعلی حضرت تمام العجلیانه شریف اور فرزند الله خان حکام در
 موجب نال خاطر اشرف پند فرمودند که چند کس از نامان ملک نال طعمه اجل شده اند
 و مردم دیگر با نوبت شکوه و غصه نظر می آید که زود تحمل چنان بود خطره تواند شد باندیشان که بسیار انتظار
 بگذرند و خاطر سرد است تلخ خان عرض کرد که در حق معات خلافت از این نباید و حضرت غرض
 با فضل و حکمت از کفر ان شاء علام چنان تربیت شده اند که بمنصب والای بادشاهی و خدمات صوابعات
 در حق و معات ملاقات سر او را به مجرد استماع آن حرف و مزاج اشرف فرحتی پدید آید و حکم کند که آخر روز
 ملازمت بسیار را به صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کار نامی خاطر خواه هستی کرد و خجسته
 در وقت بخصو بر او را بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کار دانی داده و سرایک
 بنایات و قدر دانی خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابیان عز اختصاص یافت آنحضرت
 مان مذکور را نیز شمول عواطف خاص موده یک هزاری ذات و در حد سوار اصفاف و او مفرودند
 مت تو خوش که وقت ما خوش کردی خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات
 و نعمت بکنار ممال استحقاق بخش کرد رقصه فرزند عالیه کامیاب خان پیشکار بخشی تمام نوشته
 است هر که بیخ ستم کشیده چون فلکس هم بدان بریزد خون اگر چه برای شش آنچه کردید و بدایا اگر

بهاورد و نگارده انچه حسن توفیق خدو قدر دان ده هزار و پویه بفقرا و صلیا و دعا بقیت نمود و رقصه فرزند عالیجاه روزی چهار ساله یوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانیده ده لک روپیایست بجلالت و ایام باین از سر کار و الا طلب است به سخاوت آن فرمان شود و آنحضرت فردی از سعادت خان فرمودند که از سرشته و دفتر دیوانی تحقیق نموده بفرستد ساند خان مذکور فی الفور التماس نمود که چنین زرنمازخانه خواه نمیشود و ثانی الحال برطالبه تصرف حساب نقدی محسوب میگردد و دارا شکوه بعد از حاجت دربار بادوان اعلی کلمات تنگست چون از وی فردی در سلسله شرف عنایت یافتند و باین جهت تقیه برادر نامهربان توفیق داین فردی کفالم آوردند و در دو ماه صیاف دل مجادله با کوشش دشمنی است و هرگز گذر بر اینه بجز خود کشد و دریافت صدق و باطلان خاصه ایسی ملوک است چهار سال کفایت خانه شهادت سعادت خان صیانت مال نامهربان که این فرد از دفتر شهادت شده بود ایستی تحقیق نموده سخاوت آن از سعادت خان حصول است یا نه طول ساختن بندهای بادشاهی مخصوص سعادت خان بسیار بدست و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح کاران صاحب شور و اسطراف از این مال خوش نامی صاحب معامله آخر و چند نمان محمودی زرد ریزی یک رنگ سبز از رویار نقد سعادت خان انعام فرمودند و رقصه فرزند عالیجاه این نقاش بانی شخصی معتبر گوش سیده بود و در شش ماه تحریر شده شد که بهوش آن فرزند هم رسید و روزی اعلی حضرت علی مردان خان سعادت خان را در خلوت خاص غرض اختصاص بخشیده از زبان گوشتان فرمودند که رفق و فتن ملک و ثانی خضر در فهم و انصاف است نو ذی الله اگر بادشاه بجز مرتبه خلافت فائز باشد و وزیر او از وی کی حسن بدین امر روی کار آورد و اختلال کلی در نظم و نسق ملای و در دیرینانی رعایا و یاسا را با چشمه کار صلی و دیرانی خود شواحه سعادت خان و فقر و صلیا صحبت داشته بعد از چنگانه برای ما دعا میجو باشد که از دین سلطنت کنایه و هیچ کدام بدین زبان نیار و بعد باینکه از این فرمان روا شود و توقفات خیر و فتن باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر آه بیابا که مهین نور خلافت اگر چه اسباب شای شگفت رسان آن محل حصول کیم دارد و لیکن عدد و نیکو فتن و دوست بدان واقع شده و با بدان نیک و بد بیکان شجاع غیر از حیرت و شکی ندارد و در او بخش مجمل الکفایت باطل و شرف ساخته و دائم الحزمت که خلافتی یعنی این عاجز فانی ذوی عدم و مال بدین نظر می آید اغلب که تحمل از خطر ریاست تواند شد سعادت خان این مصراع مولوی بر خواند مرغ از این مبارک بنده ایست و آنحضرت فرمودید دعا دوست اگر خواهد

[illegible][illegible]

سختی فکر و خیال و
زیر دوش و زان و پا
سختی می تواند شد

در روزی که فرزند دلبندین بگوید علی مردان خان ابو سعید ریزا و قلیچ خان روزی که سپاهیان اول
 تواضع میورند و وقت حاضری و هنگام طعام و وقت خست خوشبودن و بان میورند
 و مردم خانه آنجا است طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نشوان طفلان اینها بر تنها خودی این فرقه و
 کم تنی طعن میکنند و حسرت خوردن شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد و فرمود که هنوز
 موقع سپاس و توضیح حدیقا نیست که انسان را نه خوف نان نه غم مال و جان است و نه اندیشه بستی
 و ایمان در زمان استقبال اینانی دنیا ببدل خواهد گشت و جورای متوجه ظهور خواهد یافت عدل و احسان
 قطعا خواهد رفت ناظران و محافظان بلاد بر ملا باغارتگری خواهند کرد و اگر حلقه عصمت چشم از داد خوانان خواهد
 امیران بصلحت میورند و بیگانه و دشمنان خواهند گشت و اگر بطلان خواهد گردید و نشوان بد دلیری پیش
 خواهند آمد دختران بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم ذوی القدر از بس بد دل و بقدری اندر
 با صلاح کار خواهند پرداخت و مستحقان امور را بدو گوشه نشینی امین خواهند بود و بی شکران ناکرده کار
 کارفرمای خواهند نمود و پسران پدران را خواهند بخانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید و زبان صالحان از شکر
 بهیمری شوبران طالع خواهند نالید و باران بروقت نخواهد بارید و حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران خواهند
 فروشانید و ممالک از تقسیم کار فرمایان پیران خواهد کردید و فحاشی در میان خواهد نمود و عاقبت علایم سبک خواهد
 بود و مردان پوشیدن لباس زنان بخت خواهند نمود و فرقه فرزند عیالجاه قاضی خان میرزا و بی بی
 دل بدر و آدم پیران و در سر راه کار خوش اعمال بود و حمله تجاوز را حساب میکردند و خانه این بی بی
 از میرزا سانی خود روشن میبخت و در خوش سیرنی در بزرگان حاجی محمد شمس شهبه بنیاد کرد و سید محمد خان و
 میرزا محمد اگر چه پیشیند اما مقصدی سخت گیرند چون شکیان شما اکثر ملازم میباشند حالا قاضی خان را بخواهم
 انشاء کنم شمار برای این کار هر چه ممکن را بکار بدارید و خطا را بحال است تا آمدن اطمینان اند خان
 سرکارم خواهد کرد و گوشتا غل بسیار دارد حق حافظه بریم بیشتر است پسرش هم از شخصیت بگانه نیست اما او را
 خویشاوندان سخت بیگانه دیگر بر بر من و نصیحت نصایح میکنم که رکنانته سعادت خانی خدایت مالی بدو را
 خود نمیداد و میگفت که خانه برانداز تصدیان همین بلاد اند خدای تعالی رفیق بد را هدایت کنیز اگر بکشند
 رفقه فرزند عیالجاه انبذ انقه پسندیده اند و در بر من شکر را انداخت و دولت پسران زیاد با دوع بر جاده زد و
 میرزا نیکوست رفقه فرزند عیالجاه جان پسر و حاصل زندگانی بدو صوبه گجرات مثل گجرات و دکن و گجرات است

در روزی که فرزند دلبندین بگوید علی مردان خان ابو سعید ریزا و قلیچ خان روزی که سپاهیان اول
 تواضع میورند و وقت حاضری و هنگام طعام و وقت خست خوشبودن و بان میورند
 و مردم خانه آنجا است طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نشوان طفلان اینها بر تنها خودی این فرقه و
 کم تنی طعن میکنند و حسرت خوردن شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد و فرمود که هنوز
 موقع سپاس و توضیح حدیقا نیست که انسان را نه خوف نان نه غم مال و جان است و نه اندیشه بستی
 و ایمان در زمان استقبال اینانی دنیا ببدل خواهد گشت و جورای متوجه ظهور خواهد یافت عدل و احسان
 قطعا خواهد رفت ناظران و محافظان بلاد بر ملا باغارتگری خواهند کرد و اگر حلقه عصمت چشم از داد خوانان خواهد
 امیران بصلحت میورند و بیگانه و دشمنان خواهند گشت و اگر بطلان خواهد گردید و نشوان بد دلیری پیش
 خواهند آمد دختران بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم ذوی القدر از بس بد دل و بقدری اندر
 با صلاح کار خواهند پرداخت و مستحقان امور را بدو گوشه نشینی امین خواهند بود و بی شکران ناکرده کار
 کارفرمای خواهند نمود و پسران پدران را خواهند بخانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید و زبان صالحان از شکر
 بهیمری شوبران طالع خواهند نالید و باران بروقت نخواهد بارید و حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران خواهند
 فروشانید و ممالک از تقسیم کار فرمایان پیران خواهد کردید و فحاشی در میان خواهد نمود و عاقبت علایم سبک خواهد
 بود و مردان پوشیدن لباس زنان بخت خواهند نمود و فرقه فرزند عیالجاه قاضی خان میرزا و بی بی
 دل بدر و آدم پیران و در سر راه کار خوش اعمال بود و حمله تجاوز را حساب میکردند و خانه این بی بی
 از میرزا سانی خود روشن میبخت و در خوش سیرنی در بزرگان حاجی محمد شمس شهبه بنیاد کرد و سید محمد خان و
 میرزا محمد اگر چه پیشیند اما مقصدی سخت گیرند چون شکیان شما اکثر ملازم میباشند حالا قاضی خان را بخواهم
 انشاء کنم شمار برای این کار هر چه ممکن را بکار بدارید و خطا را بحال است تا آمدن اطمینان اند خان
 سرکارم خواهد کرد و گوشتا غل بسیار دارد حق حافظه بریم بیشتر است پسرش هم از شخصیت بگانه نیست اما او را
 خویشاوندان سخت بیگانه دیگر بر بر من و نصیحت نصایح میکنم که رکنانته سعادت خانی خدایت مالی بدو را
 خود نمیداد و میگفت که خانه برانداز تصدیان همین بلاد اند خدای تعالی رفیق بد را هدایت کنیز اگر بکشند
 رفقه فرزند عیالجاه انبذ انقه پسندیده اند و در بر من شکر را انداخت و دولت پسران زیاد با دوع بر جاده زد و
 میرزا نیکوست رفقه فرزند عیالجاه جان پسر و حاصل زندگانی بدو صوبه گجرات مثل گجرات و دکن و گجرات است

در روزی که فرزند دلبندین بگوید علی مردان خان ابو سعید ریزا و قلیچ خان روزی که سپاهیان اول
 تواضع میورند و وقت حاضری و هنگام طعام و وقت خست خوشبودن و بان میورند
 و مردم خانه آنجا است طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نشوان طفلان اینها بر تنها خودی این فرقه و
 کم تنی طعن میکنند و حسرت خوردن شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد و فرمود که هنوز
 موقع سپاس و توضیح حدیقا نیست که انسان را نه خوف نان نه غم مال و جان است و نه اندیشه بستی
 و ایمان در زمان استقبال اینانی دنیا ببدل خواهد گشت و جورای متوجه ظهور خواهد یافت عدل و احسان
 قطعا خواهد رفت ناظران و محافظان بلاد بر ملا باغارتگری خواهند کرد و اگر حلقه عصمت چشم از داد خوانان خواهد
 امیران بصلحت میورند و بیگانه و دشمنان خواهند گشت و اگر بطلان خواهد گردید و نشوان بد دلیری پیش
 خواهند آمد دختران بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم ذوی القدر از بس بد دل و بقدری اندر
 با صلاح کار خواهند پرداخت و مستحقان امور را بدو گوشه نشینی امین خواهند بود و بی شکران ناکرده کار
 کارفرمای خواهند نمود و پسران پدران را خواهند بخانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید و زبان صالحان از شکر
 بهیمری شوبران طالع خواهند نالید و باران بروقت نخواهد بارید و حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران خواهند
 فروشانید و ممالک از تقسیم کار فرمایان پیران خواهد کردید و فحاشی در میان خواهد نمود و عاقبت علایم سبک خواهد
 بود و مردان پوشیدن لباس زنان بخت خواهند نمود و فرقه فرزند عیالجاه قاضی خان میرزا و بی بی
 دل بدر و آدم پیران و در سر راه کار خوش اعمال بود و حمله تجاوز را حساب میکردند و خانه این بی بی
 از میرزا سانی خود روشن میبخت و در خوش سیرنی در بزرگان حاجی محمد شمس شهبه بنیاد کرد و سید محمد خان و
 میرزا محمد اگر چه پیشیند اما مقصدی سخت گیرند چون شکیان شما اکثر ملازم میباشند حالا قاضی خان را بخواهم
 انشاء کنم شمار برای این کار هر چه ممکن را بکار بدارید و خطا را بحال است تا آمدن اطمینان اند خان
 سرکارم خواهد کرد و گوشتا غل بسیار دارد حق حافظه بریم بیشتر است پسرش هم از شخصیت بگانه نیست اما او را
 خویشاوندان سخت بیگانه دیگر بر بر من و نصیحت نصایح میکنم که رکنانته سعادت خانی خدایت مالی بدو را
 خود نمیداد و میگفت که خانه برانداز تصدیان همین بلاد اند خدای تعالی رفیق بد را هدایت کنیز اگر بکشند
 رفقه فرزند عیالجاه انبذ انقه پسندیده اند و در بر من شکر را انداخت و دولت پسران زیاد با دوع بر جاده زد و
 میرزا نیکوست رفقه فرزند عیالجاه جان پسر و حاصل زندگانی بدو صوبه گجرات مثل گجرات و دکن و گجرات است

شماره ۱۰۰۰

نیست که بنابر تقدیم سافت و در حد ملک تجوز ناظران خواه نخواه منظور شود و نیز مآثرین بعد عمل مانند آنوقت
که آنهم قریب است بوعده و وعید کار نمیشی باید کرد و فوجدار پرگنده و وحده پیر فرزند است بنابر عوارض بی
ظافرت شما نگردد بحال باشد بطور او و گذاردن رفقه فرزند عالیجاه نصیری حدیثی نوشته آورد که حضرت پیر
صلی الله علیه و سلم از مهر تبریل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهتر است اعمال است گفت خدمت ملوک که
نفع دیر و باطل حاجت رساند من بخوابم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکردم یا
فرمودیم که نقصان نیست رفقه فرزند عالیجاه بدایا که امر ابرائی الی اندر برگشته دادن آن نقصان
المال است اگر چه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینه چنین بعل نباید رفقه فرزند عالیجاه
ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد از اسب اولین هم خوب برآمد سبک شیر نام گدشتیم که
هم با سبی باشد رفقه فرزند عالیجاه موسوی خان را به تجوز آنفرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده یک کار
خوب برآید غنیمت نیست صورتش نیست سیرتش نمیدانیم ع که خبث نفس نکرد و بسا لیا معلوم و گله
بر اخذنی باید فرمود مضمی شخص آوازش باید بود که انبای دنیا دار ابتدا تقدیم حسن خدمت فرقیته مینماید
و باز اعراض نفسانی را کار میفرماید اینجا بعد افتخار خان محمد علیخان خانسارامانی رافاض خان فضائل خان
خوب کردند که آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطباء علاج توانند کرد اما مریضان
عین ثقیب القلب دو اکند رفقه فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان عبدالقادر را و او
میر که فرزند زاده ساد بر بکیم اما اسمی برآمد توقع دیانت از غیر متوقع رفقه فرزند عالیجاه شما
سلیقه درستی در طیاری فرمایشات دارید کجرات زیب و درینت هندوستان است اهل کسب مهر
و اهل حره مهر و درخت اینجا میباشند بالفعل اند کارخانه پادشاهی قطعه آنجا آنچه می آید در شت و گران
ورین ماده بخورسی البته لازم است رفقه فرزند عالیجاه از وقایع نبرد با مفصل معروض بارگاه و الا که
که امان اسد بیک دارند و توپخانه آنفرزند را چند سندی سلطان بهمنای شیخی بی حیا را شکست
داده چیره با مخانه و قافله را بسلا مت آوردنی الواقع ملائمت و جانشانی او و رفقای من را و از
تحسین و آفرین است رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رفقه فرزند
عالیجاه میرجلال الدین که از آن فرزند جدا شده ظاهر امشیر زاده همت خان مرحوم است که بشی
با و پسید زاده کریم النسب صحیح الحسب است چرا بر آوردند رفقه فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

ای اندکی ۱۲

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

[illegible]

عبدیاری ای کیم صبر بسلای فی غنم من المومن ثم دیوار "ابو سندن و حاجز و احوال ایران و نیز اشرف کی پندار عابدینی سلم

سگاسر بپا کرده است و مردم آن شهر را بجان آورد و ده گمر عاقبت و مخار و دیا ملک بی ملک و یه و بر
 او بخشی نویسانیده بطلبند آخر روز یافردا برض رساند تا کی نصب پویش آن بهوش اندوده آید و هر و باید
 نوخت فرق خزان را بچوب دست بیرون نهند چون قدم کجروی ز راه زبردست خان سپاهی است
 و در کار بادشاهی به از پدور و دار السلطنه لاهور عمل خوب کرده اگر نفسدن شهر و نواح را بتنبه نموده اما
 آثار اخطار ساخته حسب الحکم متضمن تحسین آفرین بر نگار دو خلعت مهربانی برای او علحه بکنان رخ
 که مزد و خوشی کند کار بیش رفقه فدوی با اخلاص کا بخش مسالما ناهم را بخانه محمد اعظم شاه باید برد
 و پندار نموده با هم صفاد او دینا نشانی است که از روزی که رفقه مقرب خان که بخیر زمانه نامور شده
 حسب الحکم در باب استیکر کردن زمین را و باید نوشت و تاکید زد و رفتن خان مذکور بر سرش درین وقت که
 آن بهیست باید و جز در دیده از راه بری بنا بر نزع با قوم برگی بقلعه کلمنه رفته بزودی رفقه نمود و غالب کرد
 باید و آن ایراه روزی از راه بایند کافات کند استغفر الله چه کند بر چه میکند حق میکند بخیر ای کرد از سر
 رفقه آن فدوی فدا باغ بود و کلدسته تفرج بدست آورد و مردم سوکی آمد و از جاز سار و دیگر آن که هم او
 خواهند بود در استرخانی خاطر او کشیده سر بر سر و خوانند و فرود چون از گشتی بهیست از تو گشت رفقه
 فدوی درگاه عالیجا آمده اند و بخیر کا بخش را برای استقبال باید رفت و با مر که با شامی آنها با است آفر
 شنیز حکم رساند رفقه فدوی درگاه مخلص خان بهار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف
 نیز احوال پرسیدن مردم غنیمت اند سلیمه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد بهای آنست که
 می باشد و فدویت چنانچه باید دارد خدا شفا داد و پیش امرو دنیا مره کجاست و در چه کار او را بطور آو نباید
 و تربیت باید نمود چند سپاره حفظ کرده بود و نشود فراموش کرد که قاسم خان در باب فتح قلعه جخی که با و شایه
 محکم کا بخش بحضور فرستاده بخشنش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصل او در دیا تمسند دل شکست است
 فدوی است مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزه که شکویند و چه شکست که برای درستی کار خود نمی بندند
 اگر گرفتار زلمی بچیا و کتایش قلعه از تو نماند چه به ازین و الا سردار خان هم گفته عمل بدست باشد
 رفقه فدوی درگاه فراملازم شاهزاده شاه عالم بهار مقرر است بخشی الملک مردم دیگر را با افواج خود
 برای استقبال باید رفت و باین گزین آورده چشم روشن ساخت و دست خوشا و قی و خرم روزگاری
 که یاری بر جز دارد و عمل یاری رفقه فدوی با اخلاص و سخط دیوان بر عرضی که عین باشد و کار نیست

نیکو به باشد ۱۲

گسترانیدن سربازان پان دوازده خان بختیار کمال ایشی عین اکو لفظ طاعت اول آن واقع شد

سید علی حسینی

۱۰۰

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

۹

تکلیف کنی
و بحکم می دوز
و می دوز

فایز

گواہان

ای شکار

ایستاد

این عین علم را از زبان باید برداشت میسر می نماید اندکان کفایت میکند با اعتقاد و احسان
بروردانند دست و فکست بشود که اول بهاد دظلم جهان اندک بود و هر که اندر آن فرید که تا باین غایت پیدا بریم
تا که انفضال قضیه فاضی دیگر مردم کشیم نشود بحال کمی معلوم مع کلخ انداز را پادش سنگست و الحمد لله
فخ شد و رای مردم و در گنج رفتش هم خندان گاه بود اما با غماض کمند علان از دست رفت و جندی
و دیگر دکان سر و شدنی شان گرم ماند با آنها باید گفت که بخورید دنیا را پیش از آنکه شمار بخور و دفعه
بارگاه اینقدر تنگ گرفتن یار علی بیگ خور از چهار راه است نمی این امر در شرح نیامده و مرتبه ولایت خود
ندارد و چهار بر کلاه او عمل نمیکند و مار و خور از زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول بر قوم باشد اما او هم
چه کند که انیم با او یار جو نیست و فر و جخت و دولت بزور باز نیست و تا نه بخش خدای بخشیده و اعلی حضرت
را در طوالت تاریخ حیات بخش دیگر اما کن اقصیه دولتخانه دار الخلاف از آراستگی استیجار و سرورش آثار و
آگینها و حیاض و تربیت نهالان انهار توجه مفروضه تا ایام اقامت دار الخلاف این سافیر نیز بر مینافطری
میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود رفته و ریزیت و تبادلی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا بیاید هر روز و یکا
خود رفت و کما یبقی مقیده بر ترمیم و تصفیه عمارات قلعه و ریاضی بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک
مصباح باد و اعز آباد و نو باری و سهند باری که تعلق به شیر غریز القدر دارد و دیگر با بقید انهار و استیجار از
وقت بیزن آمدن این فتنی تا حال با اتفاق بیوات کالمعانی شده بر نگار دبل نقشه بفرستد و کیفیت بازگویی
و دیگر باغات پامن قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکند و نیز از ثقات مسموع نموده و عرصه دست کند
تا حقائق با حسن توجه معلوم شود و ز را در صورت شکست و بخت برای ترمیم داده آید آشوبش تعمیر خواهد
دش خودیم جو اطفال عمر لمو و لب با خیم شهر صرف تعمیر فی انو و لب و فاما ثم آما ثم آما با رعایا
که عزت و بشیاری نیست و در دالک امید خویشین داری نیست و گفتم که چو بیدار شوم روز بود و بهیات
که روز رفت و بیداری نیست و قید مدعی که خلاف شرح است آنها از دست این پابند رانی باید داد و
بهاضی انقضاه رجوع کرد تا موقوف شرعیست غرافصل و در و حیف و میل بر کسی نرود و الحمد لله که فاضی ما بین
ست فاضل و موقوفی چشم بر این ان ندارد و در انفضال قضایا حق و حساب منظور میدارد و از صلح و انقادی
شجاع عثمان ناظم صوبه احمد با با ضافه هزاره هزار سوار سر فرشته شده با و باید نوشت و فر و اینقدر که دیده
جزویت و کار کلی هنوز در قدرت و اگر در کار بادشاهی همین تم فدویت و جانفشانی است و توبه

کودن به سزاه کیم آه
میکانه که کردن
دیاری بس که
زندگانی درباری کردم
عشق خج کردم
افزاید ۱۳
بمقیام کارگاه
کتوب آید
تا وصل
دادن دست
دین غمت
در دل است
زیاده ایدن
خویش
احضاد انجسب
ای ایغور

[illegible]

میدار کردن ۱۲. مردم در محله ۱۲

ای عبارت خط ۱۲.

خدا هست که یلیا بیار غالب است و میکند هر چه میخواهد ۱۵

سزاوارشندگان ۱۲

یعنی فلسفہ شاہ جهان آباد

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله الطیبین

حقیقی زبان این عاصی پجاصی اثری بخشاد و زیاده بدین چه باید نوشت که نباید نوشت **رقعه حبس حکم**
 آنکه مرزا خان علی الطیف برگاه برای سلام حجة الملک در المام بیاید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد
 سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان برود و اگر پالکی سوار باشند بعد سلام مختار است و اگر پیل باشند
 راه برود و اگر مشک شوند جواب بدهد و الا لا درازد و کان هو و دیگر چیز این از اسپ فرو داده سلام کنند ایشان او را
 عقب ۱۱
 بان در بند و دیگر از اعلیک **نقل شقه شاه عالیجه** که با فضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان در کند
 بویک پلایه نوشت که بفرستد سید احمد ای متعینان این صوبه حضرت نهان نیست عنایت الله خان
 عمل هر یک میداند حضور نور بر کرالاکن این کار دارند مقرر نمایند کثیری درین صوبت که مامور کنیم
 عنایت الله خان ارضی شود و اضافت این افغان البینه عمل کاغذی خواهد بود و وصول شدنی نیست برگه از
 جمع می افتد و رعایا و بر این میگردد و نهیب او باین درجه بگویند مخور که اگر بجای یک و پید لک و پید لک
 منطوق نیست تغییر تغییر در کار با خوف الهی و ائمه باز پرس بادشاهی شرط است دیوان را نباید که خوش
 و از بار کار فرماید هر رضی درونی باشد و دیگر که اعتماد بر عمل او باشد برود و جایگزینی **خداوند و جبر** عمل گرفته ایم
 جمع نوبت ۱۱ **نام مقام ۱۱**

در این مقام
در این مقام
در این مقام
در این مقام
در این مقام
در این مقام
در این مقام
در این مقام
در این مقام
در این مقام

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله الطیبین

زفات عالمگیر در مطبعه مصطفائی واقع شهر کابل
 پنجاه و نهمین مرتبه بیست و هفتمین شهر ذی حجه ۱۲۷۵ هجری
 با بهتمام بنده امیر و از حضرت ایندیمان
 محمد مصطفی خان خلیف حاجی محمد و زلفه
 مروج مطبوع
 سر دیو
 ۶۹۶۲

کتابخانه ملی افغانستان
 کابل

CALL No. {

۸۹۱۵۵۵۴

ACC. No.

۷۹۷۴

AUTHOR

عالمگیر اورینٹل زیب

TITLE

رقعات عالمگیری



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

